

را فیز  
 گز <sup>گز</sup> چا گزیت نه از قصد  
 ۲۳۰ گز پندیری رواست عندر زمانه  
 لؤلؤ خوشاب بهر ملک تو داری  
 افسر زرین ترا و دولت بیسدار  
 گل ز تو چون بوی خویش باز ندارد  
 به که بدان دل بشغل باز نداری ۲  
 ۲۳۵ شعر نگویم چو گویم آیدون گویم  
 پیدا باشد که خود نگویم در شعر  
 من که مدیح امیر گویم بی طمع  
 همتکی هست هم درین سر چون گوی  
 شاهها در عمر تو فرود خداوند  
 ۲۴۰ جز بمدیح تو دم نیارم ز دزانیک  
 تا بفلک بر همی بتابد خورشید  
 شاد همی باش و زرو سیم همی باش  
 رویت باید که سرخ باشد و سر سبز

و اینک ایات منقول در لباب الالباب :

از بسکه شب و روز کشم بیدادت  
 ۲۴۵ ای از در آنکه دل نیارد یادت  
 هم اوداست :

نه گفته بدی غم تو خواهم خوردن  
 من خود بمیان عهد گفتم آروز

بیل کشد مر ترا چورستم داستان  
 کردش گیتی بنان و جامه گروگان  
 زانکه شده است او ز فعل خویش بشیمان  
 تاد گران جان کنند از پی مرجان  
 و آنکه ترا دشمن است در طلب نان  
 کرد چه باید حدیث خار مغیلان  
 کاین سخن افدر جهان نماید پنهان  
 کرده مضمین همه بحکمت لقمان  
 از خط و از خال و زلف و چشمک خوبان  
 میره ۳ چه دانم چه باشد اندر دو جهان  
 زان بجوانی شده است پشتم چو گمان  
 هر چه در این راه شد ساز تو نقصان  
 نام همی بایدم که یافته ام نمان  
 راست چو در آبگیر زرین پنگان ۴  
 ملک همی دار و امر و نهی همی دان  
 کاخر گردد عدو بتیغ تو قربان

رباعی

چون موم شدم زان دل چون بولادت  
 چندانکه مرا غمست شادی بادت .

غمهای ترا بطبع تنهم کردن  
 بر گفت تو اعتماد نتوان کردن .

۱ - جز «موم» : وانکه ترا دشمن است بدسک کهدان . ۲ - «موم» : زشغل . ضبط متن  
 یعنی مشغول دل نباشی است . ۳ - جز «موم» میر میره . خوار بار (السامی) .  
 ۴ - «موم» : پنگان . ۵ - در تاریخ بیتهقی : سیم و زر . متن ما از لغت نامه دهخدا است .

وله

من نیز شراب دیدگان پیش آرم  
خود فردا را دو صد غم نودارم.

گر کرد خلاف و نامد امشب یارم  
با نومیدی غم کهن بگسارم  
و این قطعه هم او گفته است : شعر  
۲۵۰. گرچه او راست کسوت زیبا  
ما چو مغزیم در میانه جوز

ور چه ماراست خرقة رسوا  
اوچو خسته ۱ است در دل خرما.

وله

هر کجا نعمتی بچنگ آری  
گر تو در خوردنش درنگ آری.

۲۵۲ بخور ای سیدی ۲ بشادی و ناز  
دهر در بردنش شتاب کند

وله

اسبش نکشد همی بفرسنگی  
مردی کند ایزد از درم سنگی.

۲۵۴ گویند مرا که خواجه فربه شد  
گویم که از آنچه او خورد دهر شب

~~~~~  
ایات منقول در فرهنگها بشاهد لغات:

۲۵۶ بشاهد لغت آوند ، بمعنی کوزه آب ۳ :

چون آب بگونه هر آوند شوی ۴ .

۲۵۷ بشاهد لغت پشنگ بمعنی ، آلت گلگران ۵ :

بادوات و قلم و شعر چه کارست ترا      مخیز و بردار تش ۶ و دستره و بیل و پشنگ.

~~~~~

۱ - خسته = هسته . ۲ - در آتشکده : همنشین .

۳ - لغت نامه اسدی ( بو حنیفة اسکاف )

۴ - این مصراع را علامه دهخدا در این ایات تضمین کرده اند :

وین لولی دهر را بفرزند شدن

خواهی بخسان عهد مانند شدن

« چون آب بگونه هر آوند شدن » .

شرطست که نرمایه چنان بند شدن

۵ - لغت نامه اسدی ( بو حنیك اسکاف ) .      ۶ - تش تیشه بزرگ . دستره =

داس دندان دار .